

از: آیت الله سبحانی  
به قلم: محمد علی ندایی

## سکولاریسم

### تعبیر محترمانه ماتریالیسم است

استاد سبحانی دو تفسیر از عرفی شدن دین با فقه را مطرح و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد: الف. عرفی شدن دین، عقلانی شدن معارف و عقلایی شدن اجتماعیات دین است. پاسخ آیت الله سبحانی به این دیدگاه آن است که بستر بحث عقلانی شدن معارف، مسیحیت است که بر محور ایمان می‌چرخد و نه عقل اما در اسلام که عقایدش بر مبنای عقل است، این معنی وجهی ندارد که البته اسلام علاوه بر عقل از وحی نیز بهره می‌گیرد. و اما عقلایی شدن احکام اجتماعی، اگر این سخن انشا باشد و پیشنهاد، دو ایراد دارد: ۱. عقل جمعی بشر تاکنون نتوانسته مشکلات را حل کند. ۲. قانون‌گذاری بشری ضمانت اجرایی ندارد. و اگر اخبار است، با آموزه‌های کتاب و سنت نمی‌سازد و دروغ است. افزون بر این که این تفسیر موجب متروک شدن بخش اعظم قرآن و سنت می‌شود.

ب. تفکیک دین از سیاست یا سکولاریسم است. پاسخ آن این است که این نظریه ریشه در آموزه‌های مسیحیت و عملکرد اصحاب کلیسا در قرون وسطی دارد و با آموزه‌های اسلامی در تضاد است. سکولاریسم در حقیقت همان ماتریالیسم با ظاهری محترمانه است.

این فکر را دنبال کردند که چگونه می‌توان فقه یا دین را عرفی کرد. پیش از ورود به بحث لازم است یادآور شوم که فقهای ما از زمان شیخ طوسی تاکنون بلکه از عصر امام

عرفی شدن دین یا فقه، اول بار در غرب و نسبت به مسیحیت مطرح شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران همین بحث درباره اسلام به میان آمد و عده‌ای

صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ تا به حال به عرف مراجعه می‌کنند و هیچ يك از آنان خود را بی نیاز از عرف نمی‌دانند به عنوان مثال در چند مورد فقه‌ها به عرف مراجعه می‌کنند:

۱. در تبیین مفاهیم و رفع ابهام از آنها، مثلاً فقیه برای فهم «صعید» در آیه ﴿فَتَيْمِمُوا صَعِيداً طَيِّباً﴾ به لغت مراجعه می‌کند و لغت هم از عرف عام گرفته شده است. فقها در الفاظ مجمل به عرف رجوع می‌کنند و با كمك عرف مشخص می‌کنند که مثلاً لفظ بیع شامل بیع معاطاتی هم می‌شود یا نه؟

۲. در تبیین مصادیق هم به نظر بنده باید به عرف مراجعه کرد - هر چند مسئله اختلافی است - به عنوان مثال اراضی موات از انفال است، حال برای این که مشخص کنیم که آیا مصداق موات، موات بالذات است یا موات بالعرض را هم در برمی‌گیرد، به عرف رجوع می‌کنیم. ۳.

سومین مورد از موارد مراجعه به عرف در مسایل قضاوت و داوری است. به این معنی که عرفیات هر قوم برای قاضی حجت است.

به عنوان نمونه، زن و شوهری که در

مهریه اختلاف دارند، مرد مدعی است مهریه را پرداخته و زن منکر است. در این جا اگر قاضی بخواهد با مراجعه به اصل فقهی داوری کند، چون زن منکر است حق با زن است و مرد باید بینه و شاهد بیاورد. اما اگر در نزد آن قوم، دادن مهریه عرف باشد، قاضی می‌تواند با استناد به عرف، زن را محکوم کند و به نفع مرد حکم دهد.

۴. در رفع غرر هم باید به عرف رجوع کرد. پیامبر ﷺ از بیع غرری نهی کرده است، اما رفع غرر در يك منطقه با كيل و در يك جا با وزن و در جای دیگر با شمردن است. در این گونه موارد فقه تابع عرف است بنابراین فقه به این معنا عرفی است و از آن كمك می‌گیرد، اما به تازگی برخی از آن‌هایی که چهره دینی دارند اما دینی نیستند، مسئله دیگری به نام عرفی کردن دین یا فقه، مطرح کرده‌اند. این حرف دو تفسیر دارد، ما هر دو برداشت را مورد بحث قرار خواهیم داد.

### تفسیر اول

۱. اولین تفسیر این سخن که از غرب گرفته شده، این است که می‌گویند، دین

دو بخش دارد: ۱. عقاید، ۲. احکام. این عده می‌گویند عقاید و معارف را باید عقلانی و احکام را عقلایی کرد.

به نظر اینان معارف و اعتقادات را تنها باید از عقل گرفت و کتاب و سنت را کنار گذاشت و از احکام و شریعت هم آن چه جنبه مدنی و اجتماعی دارد، باید از طریق قانون‌گذاری و عقل جمعی به دست آورد و نیازی به فقه و شریعت و شورای نگهبان نیست، تنها آن چه جنبه فردی دارد به دین ارتباط دارد.

### نقد و بررسی

اولین مطلبی که در پاسخ به این ادعا می‌شود گفت: این است که بستر عقلانی کردن معارف، مسیحیت است نه اسلام، زیرا در مسیحیت می‌گویند اول ایمان بیاور بعد بیندیش. در آن جا همه چیز بر محور ایمان می‌چرخد و نه عقل. در این دین حق با گوینده است که می‌گوید معارف را عقلانی کنیم زیرا اول باید اندیشه باشد سپس ایمان و ایمان بی مبنای اندیشه معنا ندارد. اما اسلام از اول معارفش عقلانی است، قرآن مسائل را با برهان مطرح

می‌کند، کلینی در کافی (یکی از چهار کتاب معتبر حدیثی شیعه) را کتاب علم (عقل و جهل) شروع می‌کند.

تو به تاریکی علی را دیده‌ای

زان سبب غیری بر او بگزیده‌ای

انجیل فعلی را با قرآن و مسیحیت را با اسلام یکی نگیر. شما مطالب را در غرب شنیده‌ای و آن‌ها را کپی کرده این جا مطرح کرده‌ای در حالی که در اسلام اول عقل و تعقل است سپس ایمان و عقاید اسلامی، عقلانی و برهانی است، توحید صدوق همه‌اش دلیل است پس صحبت شما درباره عقلانی کردن معارف و عقاید اسلامی، سالبه به انتفای موضوع است.

البته اتکای به عقل در عقاید اسلامی به این معنا نیست که عقل از وحی بی‌نیاز باشد؛ عقل و وحی مکمل یکدیگرند، عقل می‌تواند بخشی از عقاید را مبرهن کند و وحی بخشی دیگر را، و آن دسته از معارف که در قالب عقل نمی‌گنجد و نمی‌تواند آن‌ها را درک کند، ماورای عقل است، اما ضد عقل نیست مانند وحی، دوزخ، صراط، عقل، در این جا راهی به درک آن‌ها ندارد. آن چه در آموزه‌های دینی از آن

به «غیب» تعبیر می‌شود، از این دسته است.

اما بخش دوم که می‌گویند احکام اجتماعی را عقلایی کنیم و با عقل جمعی و تشکیل مجلس به جای فقه و شریعت قانون وضع کنیم، پاسخ آن این است که این گزاره انشایی است یا خبری؟ یعنی شما پیشنهاد می‌کنید که اجتماعیات اسلامی عقلایی باشد یا این که می‌گویید واقعاً اسلام چنین است؟ اگر سخن شما صرفاً یک پیشنهاد است، این پیشنهاد خیلی غلط است مگر عقل جمعی توانسته مشکلات بشر را حل کند؟! نمایندگان ۲۰۰ کشور جهان سال‌هاست در سازمان ملل جمع شده‌اند اما نتوانسته‌اند مشکلات کره زمین را حل کنند. ۲۰ سال پیش مشکلی به نام ایدز و ترور نبود امروز وجود دارد، مشکل گرم شدن زمین نبود الان هست، حتی وقاحت به آن جا رسیده است که عقل جمعی برخی کشورها، هم جنس‌گرایی را به رسمیت شناخته است و به کشورهای مخالف آن هم هشدار می‌دهد.

علاوه بر این به فرض هم اگر عقلا

قانون وضع کردند، ضامن اجرا ندارد. پلیس که همه جا حاضر نیست، در حالی که ضامن اجرای احکام دین، معاد است. بنابراین اگر صحبت شما پیشنهاد است، دو اشکال دارد: ۱. عقل جمعی بشر نتوانسته مشکلات را حل کند ۲. قانون‌گذاری بشری فاقد ضمانت اجرایی است.

و اگر سخن شما اخبار است، این اخبار دروغ است. چون قرآن چنین نگفته است. قرآن هر جا مؤمنان را به رفتار و عملی امر و نهی می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ...﴾ (انعام/ ۱۵۳) قرآن در سوره انعام آیه‌های ۱۵۱ و ۱۵۲، ده رفتار و قانون را برمی‌شمارد و در ادامه می‌فرماید: ﴿وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوا﴾ این ده رفتار عبارت است از:

۱. ﴿أَنْ لَا تَشْرِكُوا شَيْئًا﴾ ۲.
- ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ ۳. ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ﴾ ۴. ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطُنَ﴾ ۵. ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ ۶. ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالتِّيهِ هِيَ

را معین می‌کنند. بنابراین عرفی شدن به معنای عقلایی شدن اجتماعیات، واپس‌گرایی است.

منطق بهائیت این است که شریعت، ثابت و جهان متغیر است و با شریعت ثابت نمی‌توان جهان را اداره کرد از این رو باید به شریعت متحول که سازنده‌اش بیت‌العدل است، اعتقاد پیدا کرد. قائلان به عرفی شدن دین خواسته یا ناخواسته، حرف بهائیت را تکرار می‌کنند و رویکردی واپس‌گرایانه دارند.

ما، در پاسخ به این ادعا می‌گوییم: شریعت دو بخش است؛ گوهر و صدف، گوهر شریعت ثابت و صدفش متغیر است. گوهر عبارت است از احکامی که یا مطابق فطرت و آفرینش انسان و یا بر اساس مصالح ثابت و واقعی وضع شده است.

اسلام می‌گوید: اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد، قرآن همه ما را به کسب علم و دانش دعوت کرده اما ابزار آن را در اختیار خود انسان قرار داده است، اسلام عزت می‌خواهد، این گوهر دین است و قابل عوض شدن نیست، اما ابزار عزت را

﴿أحسن﴾ ۷. ﴿وأوفوا الكيل والميزان بالقسط﴾ ۸. ﴿ولا يكلف الله نفساً إلا وسعها﴾ ۹. ﴿وإذا قلتم فاعدلوا﴾ ۱۰. ﴿وبعهد الله أوفوا﴾.

عقلایی کردن قوانین و وضع آن‌ها توسط عقل بشری با این آیه نمی‌سازد، این آیه می‌گوید این‌ها را بپذیرید و عمل کنید که صراط مستقیم الهی است و از راه‌های دیگر پیروی نکنید ﴿ولا تتبعوا السبل﴾ عقلایی کردن احکام و اجتماعیات خلاف منطق قرآن است و به عنوان يك مسلمان نمی‌توان چنین سخنی را پذیرفت.

فردی کتابی نوشته به نام «صراط‌های مستقیم» در حالی که بر خلاف نصّ قرآن است، که «صراطی» گفته است. چرا برای رسیدن به سیاست و مقام از دین مایه می‌گذارد.

وانگهی عرفی شدن دین به معنای عقلایی شدن احکام مدنی و اجتماعی، حرف و سخن مسلک‌های استعماری چون بهائیت است. بهائیت می‌گوید ما در مسائل اجتماعی و سیاست و نکاح، تابع بیت‌العدلیم، در آن جا عقلایی بهائیت جمع می‌شوند و سرنوشت اجتماع بهاییان

پژوهان بر دو دسته‌اند: ۱. دین پژوهان متدین مانند حکما و متکلمان اسلامی ۲. دین پژوهان غیر معتقد به دین. اینان مسائل و موضوعات دینی را به عنوان يك پدیده اجتماعی تحقیق می‌کنند.

برخی از دین پژوهان غربی و داخلی از دسته دوم هستند و پژوهش‌های دینی آنان مانند حکما و متکلمان اسلامی نیست. تفکر سکولاریسم ریشه در تفکرات غربی دارد و متأسفانه بعد از انقلاب افرادی پیدا شده‌اند که کلام مسیحی خوانده‌اند، این افکار را مطرح می‌کنند و با زیرکی، اندیشه‌ها و افکار غربی‌ها را منتقل می‌کنند. سکولاریست‌ها در واقع ماتریالیست هستند یعنی عالم طبیعت را قبول و ماوراء الطبیعه را قبول ندارند. ولی چون می‌بینند این مکتب مشتری ندارد و مردم به ماوراء معتقدند، از راهی دیگر وارد می‌شوند، اسم را عوض می‌کنند که نگویند ماتریالیست هستند، نام خود را سکولاریست می‌گذارند، یعنی دین حق است اما مجرای دین فقط مسائل مربوط به فرد با خداست، اما بقیه مسائل که سیاست مدنی و خارجی یا نحوه

که قابل تغییر است، به اختیار انسان گذاشته است. يك روز ابزار عزت تیر و کمان بود و روز دیگر تانک و موشک و مانند این‌ها. قرآن به ابزار خاص نظر ندارد بلکه می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ نه همیشه گفته است بجنگید و نه همیشه در صلح باشید، بلکه اصل را عزت می‌داند، این عزت گاهی در جنگیدن است و گاه در صلح، رمز خاتمیت هم همین است. خلاصه این که عرفی شدن دین به معنای عقلانی شدن معارف و عقلایی شدن احکام، سبب می‌شود کتاب و سنت کاربرد محدودی داشته باشد.

### تفسیر دوم

معنی دوم عرفی شدن دین تفکیک دین از سیاست است (سکولاریزم) در حقیقت طرفداران عرفی شدن دین می‌خواهند که جامعه ما سکولار شود. پیش از تحلیل و تجزیه این نظریه لازم است نکته‌ای را یادآور شوم:

دین پژوهی اکنون در دانشگاه‌های جهان به صورت يك رشته وجود دارد و وضعیت بسیار خوبی هم دارد. دین

حکومت است، در قلمرو دین نیست و اصلاً دین با این موارد کاری ندارد. سکولارها نمی‌گویند خدا نیست، ماوراء طبیعت نیست (چنان که ماتریالیست‌ها می‌گفتند) این‌ها را قبول دارند، ولی دایره دین را به مسجد و خانه محدود می‌کنند و به تفکیک مذهب از مسائل اجتماعی قایلند.

ریشه‌های پیدایی سکولاریسم در غرب سکولاریسم اول بار در غرب مطرح شده است. عواملی که سبب پیدایی این تفکر شد چند چیز است: ۱. اولین عامل کتاب انجیل است که در آن اصلاً مسائل سیاسی اجتماعی مطرح نشده و فاقد این گونه احکام است. همین امر الهام بخش اندیشه تفکیک دین از سیاست شد. حتی در انجیل محرف نشانه‌هایی از ترویج این فکر را هم پیدا کردند زیرا در انجیل می‌گوید کار خدا را به خدا و کار قیصر را به قیصر واگذار کنید.

عامل دوم؛ کارهای پاپ در قرون وسطا بود که تفتیش عقاید می‌کرد و دانشمندان را از اظهار افکار نو حتی در

طبیعیات باز می‌داشت.

عامل سوم، علم گرایی بیش از حد بود، علم خوب است اما علم زدگی نه، محصور شدن در دایره کوچکی به نام علم، درست نیست. علم زدگی سبب کنار زدن دین و خارج شدن مسائل اجتماعی از دایره دین شد.

این عوامل سبب طرح سکولاریسم در غرب شد که تعبیری محترمانه از ماتریالیست است. زیرا باطن سکولاریسم، مادی‌گری است ولی با ظاهری محترمانه مطرح می‌شود.

#### ادله سکولاریسم

اولین دلیل سکولارها این است که قواعد و قوانین اسلام امضایی است به این معنا که اسلام بسیاری از رفتارها و هنجارهای اعراب جاهلی مانند بیع و نکاح و... را امضا کرده است.

آیا بشر قرن ۲۱ به مقدار عرب جاهلی عقل ندارد که این مسائل را با اندیشه خود حل کند؟ آیینی که رسوم جاهلیت را پذیرفت و آن‌ها را امضا کرد طبیعی است برای قوانین برخاسته از بشر درس خوانده

قرن ۲۱ بیشتر اعتبار قایل شود و آن‌ها را تأیید کند.

پاسخ: اولاً شما در وسط دعوا نرخ تعیین کردید و گفتید پیامبر قوانین عرب جاهلی را پذیرفت، چه کسی این حرف را گفته است؟ پیامبر قوانین جهانی بشری را که اختصاص به يك قوم و ملتی نداشت، پذیرفت. اگر حکمی در عرب جاهلی بود، عرب منشی و واضع آن حکم نبود بلکه جهان بشری پدید آورنده آن بود. بر فرض که پیامبر در يك جا هم رسم جاهلی را پذیرفته باشد، دلیل نمی‌شود که همه قوانین اسلامی امضایی است. پیامبر ﷺ به تنهایی با افکار جاهلی مبارزه کرد و بسیاری از رفتارهای آنان مانند رباخواری، فحشا و... را ممنوع کرد.

بنابراین اولاً پیامبر قوانین را از عرب جاهلی نگرفته بلکه این قوانین ریشه بشری و جهانی داشت و آن چه به صلاح بود پیامبر پذیرفت و جز آن را لغو کرد. این امر هم به خاطر آن است که هیچ گاه يك جامعه نمی‌تواند صد در صد به خطا باشد و ثانیاً، پذیرش يك رفتار و امضای آن نمی‌تواند دلیلی بر امضایی بودن همه

قوانین اسلامی باشد.

۲. دلیل دوم وجود منطقة الفراغ است، بنا به نظر آیت الله شهید صدر در اسلام منطقة الفراغ داریم یعنی جایی است که اسلام در آن جا حکم ندارد، قهراً این منطقه، دست مردم و عرف است و موجب عرفی شدن دین در این منطقه می‌شود.

پاسخ: ما چنین موضوعی در دین نداریم. منطقة الفراغ اگر به معنای مباحات باشد، مباح خودش حکم شرعی است. بر طبق حدیث: ان الله لا يدع شيئاً تحتاج إليه الأمة إلى يوم القيامة إلا أنزله في كتابه وسنة رسوله. ما چیزی نداریم که حکم نداشته باشد. بر همین اساس است که هر مسئله جدید و مستحدثی پیش می‌آید، فقها طبق ضوابط، حکم آن را از منابع استخراج می‌کنند.

۳. دلیل سوم مسئله خاتمیت است. سکولارها می‌گویند از طرفی پیامبری پایان یافته است و از طرف دیگر قوانین، محدود و حوادث نامحدود است و با قوانین محدود نمی‌توان حوادث نامحدود را پاسخ داد. پس باید به سراغ عرفی شدن دین رفت و حکومت عقل جمعی را در این موارد



پذیرفت . پاسخ : ولایت فقیه نگاهبان دین است

و اجازه نمی‌دهد حرکت دولت بر خلاف مکتب باشد و مدیریت عالی جامعه را در دست دارد . اما ولایت فقیه مشرع نیست بلکه ولی فقیه اهم و مهم را تشخیص می‌دهد و در موارد تزاحم دفع تزاحم می‌کند .

پاسخ : قوانین اسلام محدود است اما استنباط از آن نامحدود زیرا قوانین اسلام پویایی دارد و با آن می‌شود هر حادثه‌ای را پاسخ گفت .

۴ . ولایت فقیه دلیل بر عرفی شدن دین است .

### نشانه مؤمن و نشانه منافق

پیامبر گرامی اسلام ﷺ:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ وَالْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ، وَالْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ».

تحف العقول، صفحه ۲۹۶

«هنگامی که شخص با ایمان را خاموش یافتید به او نزدیک شوید که

سخنان حکمت آمیز از او خواهید شنید!

افراد با ایمان کم حرف و پر کارند!

ولی منافقان پر حرف و کم عملند!»